

برتری طلبی قومی و نژادی!

حسن جداری

ایران یک کشور چند ملیتی است. در این کشور کثیر الملّه در نقطه ای از قاره آسیا، ملت های مختلف با آداب و رسوم و زبان های مختلف، در کنار هم زندگی میکنند. در دوران فتودالیسم و قبل از اینکه سرمایه داری مدرن وارد ایران شود، در این سرزمین پهناور، اقوام و تیره های گوناگون قومی و ایلی زندگی میکردند و از وجود ملت های مختلف امروزی در آن خبری نبود. در طول هزاران سال؛ اقوام و تیره های آریائی، یونانی، عرب، ترک، مغولی؛ افغانی و غیره به این سرزمین مهاجرت کرده و در این یا آن گوشه آن، رحل اقامت جستند. در آغاز قرن نوزدهم با پیدایش سرمایه داری مدرن در ایران، از ترکیب و بهم پیوستن قبایل و تیره های مختلف ساکن این سرزمین، ملت ها به وجود آمدند. بدین ترتیب پیدایش مقوله ملت در ایران متعلق به دوران معاصر یعنی اوایل حکومت شاهان قاجار می باشد. مقوله ملت، ویژگیهای خاصی دارد که یکی از آنها همانا داشتن زبان مشترک است. در ایران کنونی وجود زبانهای مختلف فارسی، ترکی، کردی و... خود بهترین گواه بر وجود ملت های مختلف در این کشور میباشد. شش ملت اصلی ساکن در ایران عبارتند از ترکهای آذربایجانی، کردها، بلوچ ها، ترکمن ها، فارس ها و عربها. در حدود شصت در صد اهالی کشور در حال حاضر به ملت های غیر فارس، تعلق دارند. ملت های مختلف ساکن ایران در عین حال که زبان های خاص خود را دارند، دارای سرزمین مشترک نیز میباشند. داشتن سرزمین مشترک، یکی دیگر از ویژگیهای یک ملت مشخص، محسوب میگردد. این واقعیت ملموس را که در ایران نه یک ملت به نام ملت ایران بلکه ملت های مختلف زندگی میکنند؛ شون نیست ها در نهایت کوتاه نظری رد کرده و مخالف سرسخت کسانی هستند که به درستی از وجود ملت ها در این سرزمین صحبت به میان آورده و با ستم ملی همچون دیگر ستمگریهای موجود در این کشور اسیر و دربند، مبارزه میکنند.

+++++

باید دید عنوان شون نیست به چه کسانی اطلاق میشود. شون نیست ها، افرادی هستند ناسیونالیست که ملت و زبان و خصوصیات قومی خود را از زبان و خصوصیات ملی و قومی دیگر ملت های ساکن در یک کشور چند ملیتی برتر شمرده و بر زبان و فرهنگ و آداب و رسوم ملت های غیر خودی با چشم حقارت نگاه میکنند. نظریه های شون نیستی در رابطه با ملت های غیر فارس ایران، از دوران حکومت پهلوی ها در ایران اشاعه و رواج یافته و در دوران حکومت آزادیکش جمهوری اسلامی، همچنان دوام داشته است. شون نیست یک پدیده عمیقاً ارتجاعی است که تخم خصومت و اختلاف بین ملت های ساکن در یک سرزمین چند ملیتی پراکنده، از همبستگی و همدردی کارگران و زحمتکشانشان ملت های مختلف، جلوگیری بعمل می آورد. در دوران سلطنت استبدادی رضا شاه و فرزندش، به مدت بیش از نیم قرن، در ساحه های مختلف تاریخ نویسی و آموزش عمومی؛ سیاست شون نیستی عریانی اعمال میشد. در تمام این مدت، در حالیکه بخش مهمی از اهالی کشور به زبان هائی غیر از

زبان فارسی تکلم میکردند، کودکان در سرتاسر کشور مجبور بودند در مدارس به زبان فارسی که برایشان زبان بیگانه ای محسوب میشد، تحصیل کنند. از جانب رژیم خودکامه، زبان فارسی، زبان رسمی کشور تعیین گردیده و انتشار هر گونه نشریه و کتاب به زبانهای دیگر متداول در کشور، اکیدا قدغن بود. در زمینه رویدادها و اتفاقات تاریخی ادوار و ازمنه گذشته، تاریخ سلسله های پادشاهی هخامنشی و ساسانی و شاهان این دو خاندان سلطنتی از قبیل کورش، داریوش اول، شاپور ذوالاکتاف و انوشیروان "عادل" مورد توجه قرار گرفته، تاریخ دیگر خاندانهای حکومتی به باد فراموشی سپرده میشد. از عدالت پروری انوشیروان همین بس که در تبنای با روحانیت زردشتی، در سرکوب مزدک انقلابی و مزدکیان، وحشیانه ترین جنایات را مرتکب شد.

+++++

سیاست فرهنگی رژیم در این سالها نقطه به نقطه بر پایه شوونیسم و برتری طلبی قومی و نژادی پی ریزی گردیده بود. در مدارس و در نشریات تحت سانسور، همه جا این دروغ بزرگ که همه ساکنین ایران به نژاد "خالص و برتر" آریائی تعلق دارند، تبلیغ و ترویج میشد. اهالی ترک زبان آذربایجان، ایرانیان آریائی نژاد نامیده می شدند که گویا زبان ترکی بر آنها توسط اقوام مهاجم ترک، تحمیل گردیده بود. در آذربایجان و دیگر سرزمین های غیر فارس نشین، مامورین رژیم استبدادی شوونیست، گستاخانه اسامی شهرها و بخشها و دهات را از زبان ترکی و دیگر زبانهای بومی به زبان فارسی، تغییر میدادند. سلماس شاپور میشد و ارومیه خود سرانه به نام رضا شاه به رضائیه مبدل میگردد. اسامی خیابانها و موسسات فرهنگی و اداری همه بنام شاه و خاندان پهلوی و شاهان هخامنشی و ساسانی و دیگر مظاهر فرهنگی و تاریخی و سیاسی ملت فارس، نامیده میشدند. در تبریز، خیابان اصلی شهر، خیابان پهلوی بود و دیگر خیابانهای مرکزی، نام افراد خاندان پهلوی را بر خود داشتند. خیابان شاپور، خیابان شهناز و غیره. در زمینه شعر و ادبیات، در بین شعرای فارسی زبان به ابوالقاسم فردوسی سراینده شاهنامه، توجه اصلی مبذول میگردد و یکی از خیابانهای مرکزی شهر تبریز، خیابان فردوسی نامیده میشد. در کتابهای درسی مدارس که در سرتاسر کشور تدریس میگردد، طبیعتا کوچک ترین اشاره ای به ادبیات و فرهنگ، تاریخ گذشته ملت های غیر فارس ایران نمی شد. عربها و ترکها همواره به مثابه اقوام وحشی و مهاجم و غیر متمدن، مورد تحقیر قرار میگرفتند و علت سیه روزی و بدبختی ایرانیان تا دوران "طلائی" سلطنت خاندان پهلوی، به طور غیر علمی و به نادرستی، حمله و هجوم اقوام عرب و ترک قلمداد میشد.

+++++

در این میان، از بین خود خلق آذربایجان هم افرادی نظیر احمد کسروی، حسن تقی زاده و حسن کاظم زاده (ایران شهر) پیدا میشدند که شیفته و دل باخته تاریخ و فرهنگ و ادبیات ملت غالب گردیده و به زبان و فرهنگ و ادبیات ملت خود به چشم تحقیر می نگریستند. احمد کسروی که در محله حکم آباد تبریز در سال 1269 شمسی به دنیا آمده بود، دانش پژوه پرکار و جسوری بود که طی سالها در زمینه تاریخ، دین، زبان شناسی و سیاست به تحقیق و مطالعه پرداخته، آثار زیادی به رشته تحریر در آورد. دو اثر مهمی که وی در زمینه انقلاب مشروطیت ایران نوشت - تاریخ مشروطه ایران و تاریخ هیجده ساله آذربایجان - آثاری بس ارزشمند و پر قدرت در زمینه تاریخ

معاصر ایران می باشند. ناگفته نماند که کسروی به خاطر دید ایده آلیستی و ناسیونالیستی - ناسیونالیسم فارس- در برخورد به حوادث و پدیده های اجتماعی، در آثار گوناگونی که به رشته تحریر در آورده، دچار اشتباهات فاحشی نیز شده است. نمونه بارز این اشتباهات و نا دیده گرفتن حقایق ملموس را می توان در جزوه کوچکی که وی تحت عنوان " آذری، یا زبان باستان آذربایجان" نوشته است، مشاهده کرد. این نویسنده و محقق معروف آذربایجانی، در این جزوه کوچک، مدعی شده است که زبان ترکی از زمان سلجوقیان وارد آذربایجان گردیده، به تدریخ دامنه نفوذش گسترش یافته و تنها در زمان به قدرت رسیدن سلسله صفویه، در آذربایجان به زبان اصلی تکلم اهالی مبدل شده است. از دید کسروی، پیش از چیرگی و غلبه زبان ترکی در این دیار، اهالی آذربایجان به زبان " آذری" که شاخه ای از زبان فارسی بود، تکلم میکردند. هدف کسروی با مطرح ساختن مقوله "زبان آذری" عمدتاً این بود که نشان دهد اهالی آذربایجان، آریائی های اصیل بوده، قبلاً به زبانی از تیره زبانهای ایرانی حرف میزدند و زبان ترکی در نتیجه حمله و تهاجم اقوام ترک تبار در طی چندین قرن به ساکنین آذری زبان این خطه، تحمیل شده است. در این مقاله، هدف این نیست که در باره اشتباهاتی که احمد کسروی در نگارش این جزوه جنجالی مرتکب گردیده است، صحبت شود. این بحث را به وقت و فرصتی دیگر باید محول کرد. اینجا در رابطه با جزوه " زبان آذری" کسروی، تنها به ذکر این نکته اکتفا میشود که این نوشته جنجال برانگیز، در طول ده ها سال، تاثیر نامطلوبی در برانگیختن احساسات شوونیستی و برتری طلبی قومی و نژادی داشته است. از سال 1304 شمسی تا به حال، هر شوونیستی خواسته زبان ملی خلق آذربایجان (زبان ترکی) را مورد حمله قرار دهد، به این کتاب کسروی اشاره و استناد کرده است.

+++++

مهم نیست زبان ترکی در زمان سلجوقیان یا مغول ها و یا به قول کسروی حتی در زمان صفویه به زبان اصلی و غالب در آذربایجان مبدل شده است. گرچه شواهد و دلایل غیر قابل تردید نشان میدهد که بر خلاف نظر کسروی، قرن‌ها قبل از دوران صفویه، زبان ترکی در آذربایجان رایج و متداول بوده است. برای لحظه ای فرض میکنیم که نظر کسروی صائب است و ترکی از زمان شاه اسماعیل اول یعنی از 500 سال پیش در آذربایجان مقبولیت عمومی کسب کرده است. در این صورت، اینک حداقل 500 سال از متداول شدن زبان ترکی در آذربایجان می گذرد. زبانی را که به مدت 5 قرن در سرزمینی زبان گفتاری و نوشتاری اهالی بوده است، زبانی را که قرن‌ها مادر ها بدان زبان به کودکان خود لالائی گفته و نغمه سرایان بدان شعر و ترانه سروده اند، هرگز نه میتوان زبان تحمیلی برای خلق آذربایجان نامید. تحمیلی نامیدن این زبان و بطور مرتب اشاره به زبان مرده ای - " زبان آذری" - کردن که ظاهراً در اعصار گذشته در این سرزمین متداول و رایج بوده است، مفهوم و معنایی جز تعقیب اهداف شوونیستی و توجیه ظلم و ستمی که در طول 90 سال گذشته بر این زبان و ادبیات و فولکلور آن روا داشته شده است، ندارد. زبان و فرهنگ دیگر ملت های ساکن ایران نیز در 90 سال گذشته همواره در معرض ستم و تبعیض قرار داشته اند. شوونیست ها در طول ده ها سال، عنان گسیخته فرهنگ و زبان و آداب و رسوم این ملت های تحت ستم را مورد تهاجم قرار داده اند. در نتیجه دنبال کردن سیاستی شوونیستی در

زمینه تاریخ و زبان و فرهنگ، در طول 90 سال گذشته به رشد و تکامل زبانهای غیر فارس در ایران صدمات جبران ناپذیری وارد آمده است.

+++++

در این نوشته تذکر این نکته را نیز لازم میدانم که شوونیست ها اعم از راست و "چپ"، نگرش به مساله ستم ملی را نوعی تابو دانسته و مصرانه همگان را از اندیشیدن در این زمینه برحذر میدارند! در اغلب نشریات اپوزیسیون "چپ"، در مورد همه ستمگریهای موجود در ایران بحث و گفتگو به عمل می آید بجز در باره مساله ملی و ستم ملی. برخی از نیروهای "چپ"، حتی منکر وجود خلق های غیر فارس در ایران گردیده و نابخردانه اصرار میورزند که در ایران تنها یک خلق - خلق ایران- زندگی میکنند. در سایت ها و در گفتگوهای اینترنتی، هر کس از مساله ملت ها و ستم ملی حرفی به زبان می آورد، متهم به شوونیست و تجزیه طلبی میشود. شوونیست ها همه جا دست به حمله میزنند تا مخالفین را خلع سلاح کرده و دهان ها را به بندند. نگاهی اجمالی به تاریخ گذشته نشان میدهد که از ازمه باستان، در ایران و سرزمین های مجاور آن، اقوام و تیره های مختلف زندگی میکردند. قبل از آنکه اقوام هند و اروپائی در حدود سه هزار سال پیش به فلات ایران مهاجرت کنند، در این سرزمین وسیع، اقوام دیگری زندگی میکردند که از اصل و تبار آنها معلومات زیادی در دسترس نیست. اقوام آریائی که از مرکز خود در جنوب سبیری کوچ کرده، به ایران آمدند، بومیان ساکن این سرزمین را طی جنگهای خونین، مغلوب و تار و مار ساخته و در پهنای فلات ایران ساکن شدند. بدنبال آریائی ها، اقوام مختلف دیگری به این سرزمین وارد شده و به ساکنین بی شمار آن، اضافه گردیدند. در حدود سیصد سال قبل از میلاد، یونانی ها به سرکردگی اسکندر مقدونی، داریوش سوم، آخرین پادشاه هخامنشی را شکست داده و در حدود یک صد سال در ایران و سرزمین های مجاور، حکمرانی کردند. در باره اشکانیان که شاهان آن بیش از پانصد سال در سرزمین وسیعی که ایران کنونی هم جزو آن بود، حکمرانی داشتند، آگاهی زیادی در دست نیست.

+++++

در قرن هفتم میلادی عربها که بدین اسلام گرویده بودند، یزدگرد سوم آخرین شاه سلسله ساسانی، همچنان دولت مسیحی بیزانس (روم شرقی) را شکست داده و بر سرتاسر خاورمیانه مسلط شدند. استیلای عربها بر ایران، تأثیرات عمیقی در روحیه و روش زندگی ساکنین این سرزمین بر جای گذاشت. ایرانیها که اکثر آنها قبل از حمله اعراب دین زردشتی داشتند، بعد از این حادثه مهم تاریخی، به دلایل مختلف، تدریجا دین خود را ترک کرده، به دین اسلام گرویدند. به دنبال هجوم اعراب به ایران، به تدریج انبوه عظیمی از اقوام عرب وارد این سرزمین گردیده و در نقاط مختلف آن ساکن شدند. ایران و دیگر نقاط مشرق زمین در قرون بعد از حمله اعراب، شاهد تهاجمات و مهاجرت اقوام و تیره های مختلف ترک تبار بود. اقوام ترک زبان که در سرزمین های سردسیر جنوب سبیری زندگی میکردند، به عللی از سرزمین های آبا و اجدادی خود کنده شده و عازم ماورالنهر، ایران و دیگر سرزمین های جنوبی و غربی شدند. گروهی از آنها در سرزمین های مجاور ایران به ایجاد حکومت های مقتدر پرداختند و گروه های دیگری به خدمت شاهان سامانی در آمدند. یکی از سرکردگان ترک در دستگاه سامانی ها بنام سبکتکین، دولت غزنویان

را تاسیس کرد. این نخستین حکومت ترکها در ایران و افغانستان کنونی، در زمان حکومت سلطان محمود، به اوج شهرت و قدرت رسید. از این زمان تا تاسیس خاندان پهلوی، به مدت نهصد سال در ایران کنونی و سرزمین های مجاور، سلاطین ترک تبار قدرت حکومتی را در دست داشتند. ششونویست ها که اینهمه به ترک ها و عربها بد و بیراه میگویند، وقتی با غرور و تبختر از تاریخ " پرافتخار " دو هزار و پانصد سال شاهنشاهی در ایران حرف میزنند، گویی آگاه نیستند که بیش از نصف این مدت را فرمانروایانی از تبار عرب و ترک در ایران در راس قدرت بوده اند! بدنبال حمله مغولها در قرن سیزدهم میلادی، سلاطینی از مغول ها نیز در ایران فرمانروائی داشته اند (پادشاهان ایلخانی که سر سلسله آنها هلاکو خان بود). آخرین دودمان ترک تبار حاکم در ایران قاجارها بودند که خاندان آنها بدست رضاشاه در سال 1304 شمسی، منقرض گردید.

+++++

نگاهی اجمالی به تاریخ بعد از اسلام ایران به روشنی نشان میدهد که شاهان و حاکمان ترک تبار، همواره مشوق و حامی شعرا و ادبا و متفکرین فارسی گو بوده اند. در زمان حکومت سلاطین ترک تبار، در سرتاسر قلمرو پهناور آنها از ستم ملی خبری نبود و نمی توانست هم خبری وجود داشته باشد. در دوران ماقبل سرمایه داری مدرن، نه از ملت ها خبری بود و نه طبیعتاً نشانه ای از ستم ملی وجود داشت. این مطلب را بدان جهت آوردم که ششونویستها و برخی افراد معمولی نیز، نا آگاه از روند حرکت تاریخ، وقتی صحبت از مساله ملی و ستم ملی به میان می آید، ادعا میکنند که در ایران اگر هم ستم ملی وجود داشته، این سلاطین ترک تبار بوده اند که بر ملت فارس ستم روا داشته اند. این ادعا از ریشه، غلط و نابجا میباشد. در ازمنه گذشته، سلاطین مستبد و خودکامه ترک و مغول، نظیر سلاطین فارس تبار که در ایران و سرزمین های مجاور آن بر سر قدرت بودند، بر همه اقوام و ساکنین مرز و بوم تحت قلمرو خود، ستم طبقاتی اعمال میکردند و در این رابطه فرقی بین توده های تحت ستم ترک تبار و فارس تبار نمیگذاشتند. ستم ملی در ایران پس از آنکه پای سرمایه داری مدرن از طریق نفوذ نظامی و سیاسی قدرتهای استعماری اروپا، به این کشور رسید و ملت ها جای اقوام و قبایل را گرفتند و از میان ملت های ساکن ایران، ملت فارس به ملت غالب مبدل شد، آغاز گردید.

پایان فروردین 1395